

روابط خارجی ایران و فرانسه در چهارچوب نظریه نظام جهانی با تأکید بر بازه زمانی ۱۸۴۸-۱۷۹۸ میلادی

سجاد رستمی^۱

چکیده

در قرن نوزدهم میلادی، ایران در کانون سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ قرار داشت که در واقع بیانگر اهمیت راهبردی این سرزمین به‌منظور تأمین و تضمین منافع قدرت‌های مزبور بود. هدف از پژوهش حاضر آن است که سیاست خارجی ایران و فرانسه را بر اساس نظریه نظام جهانی و با تأکید بر بازه زمانی ۱۸۴۸-۱۷۹۸م. بررسی کند که هم‌زمان با دوره سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار بود. پرسش اصلی این است که چه مؤلفه‌ها و عواملی در تعیین و تنظیم سیاست خارجی ایران و فرانسه در زمان یادشده تأثیرگذار بودند؟ آیا از سرگیری روابط خارجی ایران و فرانسه در دوره قاجار بر پایه نگرش و منافع مشترک انجام گرفت؟ یافته‌های تاریخی از اهداف واحد، خواسته‌های مشترک و تعقیب منافع دوسویه از طرف این دو کشور حکایت می‌کنند؛ اما با توجه به بررسی‌های انجام‌شده می‌توان چنین اظهار کرد که منافع کشورهای نیمه‌مستقل همچون ایران در راستای موقعیت دولت‌های مرکزی و پیرامونی در نظام جهانی و همچنین در ارتباط با رقابت قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شد و بنا بر این، مناسبات دو کشور ایران و فرانسه در تمام جنبه‌های سیاست خارجی بر اساس گزاره وابستگی تعیین و تنظیم می‌گردید.

واژگان کلیدی:

ایران، فرانسه، روابط خارجی، نظریه نظام جهانی.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۹/۳۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱

^۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه- ایران sajadrostami.iran@gmail.com

مقدمه

قرن شانزدهم میلادی را می‌توان آغاز عصری قلمداد کرد که در آن حکومت‌های اروپائی در پی توسعه نفوذ خود در چهارگوشه دنیا بودند و برای دستیابی به اهدافشان با یکدیگر به رقابت و تنازع می‌پرداختند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان اظهار کرد از این تاریخ، حجم جنگ‌ها در میان خود غربیان با حجم جنگ‌هایی که بین شرقیان و غربیان به‌وقوع پیوسته است، قابل‌مقایسه نیست (زیباکلام، ۱۳۸۸: ۲۲۵). قاره آسیا یکی از مناطق مورد منازعه آنها بود و فعالیت‌هایشان در این حوزه، شامل نظامی کردن حمل‌ونقل دریایی، سعی در تسلط بر دیگران و بیرون‌راندن آنان از سرزمین خود می‌شد؛ به‌همین جهت در پایان قرن شانزدهم میلادی، کشورهایمانند انگلستان و فرانسه به قدرت‌های مسلط در تجارت جهانی تبدیل شدند و همین امر زمینه‌ساز سلطه آنها بر سرزمین‌های دیگر گردید (علمداری، ۱۳۷۹: ۲۱۴)؛ به‌ویژه در قرن نوزدهم که هم‌زمان با تحولات اجتماعی و اقتصادی در اروپا، برخی دولت‌ها در این قاره سیاستی را در پیش گرفتند تا در پناه برتری اقتصادی، نظامی و فرهنگی، سلطه خود را بر مناطق دیگر استوار سازند (نقیب‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۲۰). در چهارچوب منافع این کشورها، ایران در نظر قدرت‌های مطرح جهان مغفول نماند. مهم‌ترین دلیل این موضوع، اهمیت ژئوپلیتیک سرزمین ایران و منافع اقتصادی برخاسته از آن بود که راهبرد توسعه روابط با ایرانیان را در چهارچوب سیاست خارجی قدرت‌های اروپائی می‌گنجاند و بدین ترتیب، کشور ایران را به یکی از کانون‌های رقابت میان قدرت‌های بزرگ جهان تبدیل می‌کرد.

نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، زمانی است که قدرت‌هایی نظیر انگلیس، روسیه و فرانسه در امور ایران مداخلات فراوانی می‌کردند و به‌دلیل رقابت میان آنها، خسارت‌ها و جنگ‌های زیادی بر ایران تحمیل شدند. مهم‌ترین مؤلفه مشترک در میان قدرت‌های مطرح دنیا برای تنظیم روابط خارجی با ایران، دستیابی به امتیازهای اقتصادی در سرزمین هند بود که البته بریتانیا در طول سالیان مدیدی توانست به این هدف راهبردی دست یابد. ثروت‌های سرشار هند، روسیه را نیز به هوس انداخت که دست انگلیس را از هندوستان کوتاه کند و برای دسترسی به این مقصود، از ایران غافل نشد؛ زیرا ایران همسایه هند و راه طبیعی وصول به آن سرزمین از قاره اروپا بود (نفیسی، ۱۳۴۴: ۷۷). فرانسه همانند دیگر دولت‌های اروپائی که از سده شانزدهم میلادی با به‌کارگیری سیاست‌های استعمارگرانه در صدد توسعه مستعمره‌های خود برآمده بودند، بر سر نفوذ خود در ایران، منافع متضاد و به‌دنبال آن، کشمکش‌هایی با سایر قدرت‌های جهانی داشت. بر همین اساس بود که ناپلئون در عرصه

رویاریویی و رقابت با سایر قدرت‌ها به‌ویژه انگلیس در صدد برآمد تا با ورود و حمله به هند، زمینه شکست انگلستان را در آن سرزمین فراهم آورد و از آنجا که ایران را گذرگاه پیروزی و عاملی مهم در اجرای استراتژی خود می‌دانست، کوشید با شاه قاجار علیه دولت‌های رقیب متحد شود (لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۱۹۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۱۳-۷۶۰۳-۷۶۰۲). از سویی، ورود ایران به صحنه کشمکش‌ها و رقابت‌های ایجادشده میان دولت‌های بزرگ، شاهان قاجار را وادار نمود تا برای حفظ چهارچوب مرزی کشور و افزایش استقلال خود در برابر روسیه و انگلیس که هزینه‌های سهمگینی را به کشور تحمیل کرده بودند، راهبرد کمک‌گرفتن از «نیروی سوم» را تعقیب کنند و برای اجرای آن در سیاست خارجی به دولت فرانسه متوسل شدند که بیشترین اختلاف‌ها را با دولت‌های ذکرشده داشت.

در زمینه تاریخ روابط خارجی ایران و فرانسه، آثاری در قالب کتاب و مقاله به رشته تحریر درآمده‌اند که از جمله آنها می‌توان به کتاب *اسنادی از روابط ایران و فرانسه* از محمدحسن کاووسی عراقی (۱۳۷۶) و کتاب *سیاست‌های استعماری در روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران* از احمد تاج‌بخش (۱۳۶۲) اشاره نمود که با ارائه مدارک و مستنداتی به توصیف رابطه ایران با فرانسه پرداخته‌اند. افزون بر این، مقالاتی هم با عنوان "بررسی دلایل و عوامل توسعه‌نیافتن روابط ایران و فرانسه در دوره صفوی" از علی کجباف و محسن مرسل‌پور (۱۳۸۶) و "بررسی تاریخ روابط خارجی ایران با غرب در اوایل دوره قاجار" از فیض‌الله بوشاسب (۱۳۷۳) نگاشته شده‌اند که نوع مناسبات میان ایران و فرانسه را کاوش و تحلیل کرده‌اند. با وجود پیشینه تحقیقاتی در زمینه تاریخ روابط خارجی ایران و فرانسه، باید به چند عامل اشاره کرد که بیانگر ضرورت انجام پژوهش حاضر هستند:

عامل اول، توصیفی بودن بعضی از تحلیل‌های مربوطه است؛ به‌طوری که مطالب این تحقیقات بیشتر جنبه توصیفی و وقایع‌نگاری دارند و چندان به‌صورت ساختاری و تحلیلی به عوامل مؤثر در روابط خارجی این دو کشور توجه نکرده‌اند، در حالی که این پژوهش، روابط خارجی ایران و فرانسه را به‌صورت مبنایی و با تکیه بر نظریه نظام جهانی والرش‌تاین و شاخص‌های برگرفته از آن، بررسی و تحلیل می‌کند.

عامل دوم، تأکید بر مقطع زمانی خاص است. این پژوهش در ارزیابی روابط خارجی ایران و فرانسه بر بازه زمانی ۱۸۴۸-۱۷۹۸م. متمرکز شده است؛ حال آنکه پژوهش‌های صورت گرفته در این موضوع، به مناسبات میان دو کشور در بازه زمانی طولانی توجه کرده‌اند و یا

بر مقطعی از زمان تأکید داشته‌اند که چندان اشاراتی به فرازونشیب‌های روابط خارجی ایران و فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی نشده است.

عامل سوم، کلی بودن بعضی از این پژوهش‌ها است که مباحث مفصلی را در زمینه روابط خارجی ایران و فرانسه مطرح کرده‌اند و دامنه بررسی را به روابط خارجی ایران با تمام قدرتهای بزرگ از جمله انگلستان، فرانسه و روسیه تعمیم داده‌اند که موجب گستردگی مباحث شده است. روش تحقیق در پژوهش پیش‌رو، با توجه به رویکرد تحلیل تاریخی و با تأکید بر مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است. هدف پژوهش نیز تحلیل روابط خارجی ایران و فرانسه در دوران حکمرانی فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار است که مدت سلطنت آنها تقریباً تا نیمه اول قرن نوزدهم میلادی به درازا کشیده شد.

چهارچوب نظری

نظریه «نظام جهانی»^۱ که امانوئل والرشتاین^۲ در ۱۹۷۴م. مطرح کرد، نقش ساختار جهانی را در شکل‌گیری مناسبات بین‌المللی تبیین می‌کند. این نظریه که به مفهوم وابستگی^۳ در چهارچوب نظام جهانی توجه می‌کند، به‌دنبال بیان تقابل نظری با سرمایه‌داری و نظام اقتصادی حاکم بر جهان است. مطابق این نظریه، عقب‌ماندگی کشورها به‌علت مناسبات جهانی میان نظام سرمایه‌داری و سایر کشورها و همچنین سیاست استعماری و حاکمیت آن نظام است (Worsley, 1985: 154). از دیدگاه والرشتاین، دو نوع نظام جهانی قابل‌شناسایی هستند: یکم، امپراتوری‌های جهانی با تمدن‌های بزرگ در قبل از دوران جدید مانند تمدن‌های روم و چین؛ دوم، نظام‌های اقتصادی جهانی متشکل از کشورهای ملی و شبکه مستعمرات آنها مانند بریتانیا و فرانسه (ساعی، ۱۳۸۸: ۵). وی معتقد بود که پس از قرن شانزدهم میلادی، نظام جهانی با پیدایش سرمایه‌داری و روابط خاص آن به وجود آمد و رفته‌رفته رو به گسترش نهاد تا آنکه در قرن هجدهم میلادی به‌صورت سیستم جهانی درآمد و موفق شد بر همه جهان مسلط شود (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹؛ احمدی، ۱۳۷۶: ۱۱۵).

کوشش نظری والرشتاین به این مسئله معطوف بود که نظام سرمایه‌داری در اروپا به یمن استعمار، استثمار و غارت جوامع و مناطق پیرامونی خود بسط و توسعه یافته و از این رهگذر توانسته است به انباشت سرمایه و ثروت‌های عظیم برسد که همین امر، زمینه‌ساز

^۱. World System Theory

^۲. Immanuel Wallerstein

^۳. Dependency

توسعه سرمایه‌داری در مقیاس جهانی شده است (نوذری، ۱۳۹۲: ۷). بر این اساس، او با نگاهی به روند تاریخی پنج قرن گذشته، سه نقطه عطف را در گسترش و تکامل نظام جهانی سرمایه‌داری و مناسبات خارجی آن با کشورهای دیگر مهم تلقی می‌کند:

۱. قرن شانزدهم میلادی که نظام نوین سرمایه‌داری موجودیت یافت.
۲. انقلاب ۱۷۸۹م. فرانسه که به مدت دو قرن باعث تسلط جغرافیای فرهنگی لیبرال بر نظام جهانی شد.
۳. انقلاب جهانی ۱۹۶۸م. که از مرحله نهایی نظام جهانی خبر داد، وضعیتی که جغرافیای فرهنگی لیبرال را که در حال حفظ نظام جهانی بود، به تحلیل برده است (والرشتاین، ۱۳۸۸: ۱۳).

به‌گمان والرشتاین، مقطع تاریخی دوم از فرایند تکوین سرمایه‌داری که با وقوع انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹م. آغاز شد، تحولات عمیق و تغییرات گسترده‌ای را در روابط کشورهای جهان به‌ویژه در قرن نوزدهم میلادی ایجاد کرد. از نظر او، انقلاب کبیر فرانسه به‌عنوان رویدادی فراملی، اهمیت فراوانی در تطور و تکامل نظام جهانی داشته است. وی در این باره می‌گوید: «انقلاب فرانسه بسیار کمتر از آنچه که ما معتقدیم، فرانسه را تغییر داد، اما نظام جهانی را به‌طور اساسی دچار تغییر و تحول کرد. انقلاب فرانسه با تحمیل این عقیده که تحول سیاسی امری طبیعی است و حاکمیت مردمی، مشروع‌کننده آن است، ذهنیت‌ها را تغییر داد.» (همان، ۱۳۷۶: ۸۱).

از منظر والرشتاین، عصر انقلاب کبیر فرانسه به‌عنوان یکی از دوره‌های مهم تاریخ نظام سرمایه‌داری، در صدد بازنگری در مفهوم حاکمیت یعنی تغییر جهت از پادشاه به مردم برآمد که همین امر به خرد مشترک کل نظام جهانی منتهی گردید (همان: ۱۱۲). از این رهگذر نظری، نظام جهانی والرشتاین به‌مثابه غالب‌ترین شکل سازمان رسمی که تعاملات میان ملت‌ها، مؤسسات و مناسبات خارجی دولت‌ها را شکل می‌دهد، شامل شاخص‌هایی است که تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی را در بر می‌گیرد. متغیرها و شاخص‌های اصلی این نظریه عبارت‌اند از:

الف. موقعیت نسبی

این متغیر که مهم‌ترین ویژگی نظریه نظام جهانی است، سطح اقتصادی در روابط خارجی دولت‌ها را نشان می‌دهد. مطابق این ویژگی، نظام جهانی موجود در قرن نوزدهم (سرمایه‌داری) سه موقعیت ساختاری را در درون خود ایجاد کرده بود: مرکز، پیرامون و

نیمه‌پیرامون یا شبه‌پیرامون (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۱۶). والرشتاین در بررسی تاریخی نظام‌های جهانی، وجود این سه موقعیت را در داخل نظام جهانی سرمایه‌داری از دلایل بقای این نظام می‌داند (ساعی، ۱۳۸۸: ۱۱). به‌عبارتی دیگر، او چنین استدلال می‌کند که از قرن شانزدهم میلادی، نظام سرمایه‌داری نوینی در غرب شکل گرفت که به‌تدریج و تا قرن نوزدهم میلادی، تمام بخش‌های جهان را در خود ادغام کرد و لذا بر اساس یک تقسیم کار، به سه بخش متمایز مرکز، پیرامون و شبه‌پیرامون تقسیم شد (همان، ۱۳۹۰: ۴۲).

خصلت بنیادین موقعیت نسبی نظام جهانی در این است که امکان تحرک برای سه لایه اشاره‌شده وجود دارد. از این منظر، همه دولت‌های تعریف‌شده در دایره نظام جهانی همواره مترصد بوده‌اند تا موقعیت خود را از سطح پیرامون و شبه‌پیرامون به محور بالاتری برسانند، ضمن آنکه دولت‌های مرکزی نیز سعی کرده‌اند این امر را از طریق تنگ‌کردن سازوکار سلطه با دشواری مواجه کنند (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۱۷). از سویی، موقعیت دولت‌ها در مرکز و پیرامون نظام جهانی، متفاوت و ناشی از نقش آنها در اقتصاد جهانی است.

در نظام جهانی موردنظر والرشتاین، در کنار دولت‌های مرکزی و کشورهای پیرامونی، وجود بخشی دیگر از کشورها با عنوان نیمه‌پیرامون یا شبه‌پیرامون، در شکل‌گیری مناسبات نظام جهانی ضرورت یافته است. کارکرد اصلی نیمه‌پیرامون که به‌لحاظ سطح سرمایه، مهارت و فناوری، موقعیت بینابینی میان مرکز و پیرامون دارد، در جهت اهداف تجاری و سیاسی کشورهای قدرتمند (مرکز) است؛ بدین گونه که از یک سو، موجب انباشت سرمایه برای مرکز خواهد شد و از سوی دیگر، از رویارویی مستقیم مرکز و پیرامون و تقسیم دو قطب کاملاً ضعیف و قوی جلوگیری می‌کند (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۶). همچنین به‌باور والرشتاین، یکی دیگر از ویژگی‌های دولت‌های شبه‌پیرامونی این است که از استقلال بیشتری نسبت به دولت‌های پیرامونی برخوردارند و علاوه بر اینکه در صدد افزایش سلطه بر پیرامون خود هستند، تلاش می‌کنند استقلال عمل خود را در مقابل دولت‌های مرکزی نیز افزایش دهند (همان، ۱۳۹۰: ۲۳۷)؛ از این رو، کشورهای نیمه‌پیرامون که خود را در میان ترکیبی از فرایندهای مرکزی و پیرامونی نظام جهانی می‌بینند، نگرانند که با تحت فشار قرارگرفتن از سوی کشورهای مرکز به رده پیرامون سقوط کنند و یا آنکه امیدوارند با انجام اقداماتی مؤثر، زمینه را برای صعود به حلقه مرکزی نظام جهانی تدارک ببینند (الرشتاین، ۱۳۸۸: ۷۱)؛ بنا بر این، دولت‌های شبه‌پیرامون نقشی اساسی در تداوم و کارکرد اقتصاد جهانی دارند؛ چرا که به‌مثابه پلی میان مرکز و پیرامون و مجرای برای توسعه سرمایه‌داری عمل کرده‌اند.

ب. جهان‌گرایی

ویژگی مهم دیگر در نظریه والرشتاین، جهان‌میهنانه‌بودن اصول نظام جهانی موردنظر اوست. اصل جهان‌گرایی^۱ که با نظام جهانی حاکم ارتباط دارد، ناظر بر ایده‌های فراملی و ارزش‌های مشترک بشری بوده که اجرای آنها از طریق کارکرد و سازوکار تعریف‌شده در نظام جهانی امکان‌پذیر است. به‌طور کلی، این مفهوم به‌عنوان یکی از موضوعات محوری در روابط پیچیده اقتصاد جهانی، بر سطوح فرهنگی و سیاسی نظام بین‌المللی تأکید دارد و به‌معنای اولویت‌دادن به قوانینی کلی است که در اجرا برای همه افراد یکسان است؛ بنا بر این، ترجیحات خاص‌گرایانه را رد می‌کند (همان: ۸۸).

پ. رقابت

نظام بین‌الملل بر اساس نحوه توزیع قدرت، نیازها و منافع بازیگران اصلی و نحوه تنظیم روابط با سایر بخش‌های آن نظام تعریف می‌شود. این ساختار کلان که نسبت روابط خارجی دولت‌ها و کنشگران فراملی را نشان می‌دهد، خود کلیتی مستقل و بیش از برابری خط‌مشی‌های خارجی کشورها و سایر کنشگران ملی است؛ لذا، اهداف، نیازها و عرصه انتخاب و عمل واحدهای تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی تا حدود زیادی تحت تأثیر ساختار قدرت و قواعد حاکم بر آن شکل می‌گیرد (سازمند، ۱۳۹۰: ۶۰). در این نظام جهانی، هیچ اقتدار مرکزی وجود ندارد، بلکه در بخش کانونی آن، دولت‌های متعددی وجود دارند که مدام در حال رقابت با یکدیگرند. بدین ترتیب می‌توان گفت که قدرت‌های سلطه‌گر مرکزی برای دستیابی به منابع سرمایه جهان و برخورداری از امکانات کشورهای ضعیف، همواره با یکدیگر رقابت کرده‌اند و همین عامل، وضعیتی نیمه‌پیرامونی و پیرامونی را در سایر کشورها به‌وجود آورده است؛ از این‌رو، تنازع و رقابت از دیگر مشخصه‌های بارز نظام جهانی موردنظر والرشتاین است که با تحولات بین‌المللی در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی و رقابت‌های قدرت‌های جهانی در آن زمان، کاملاً انطباق دارد.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، باید بیان کرد که در تاریخ نظام جهانی یعنی از قرن شانزدهم میلادی، تسلط مرکز بر پیرامون، اشکال مختلفی به خود گرفته که آشکارترین آن، تصرف قهراًمیز مناطق پیرامونی و تبدیل آن به مستعمرات بوده است (ساعی، ۱۳۹۰: ۲۳۶). در این میان، برخی از کشورها در بخش نیمه‌پیرامون نظام جهانی واقع شده‌اند که موقعیتی

^۱. Universalism

میانه را نسبت به سایر کشورهای قرارگرفته در لایه‌های پیرامونی و مرکزی نظام دارند. این کشورها مانند چین، ایران، ترکیه، تایلند و اتیوپی با آنکه در طی قرون هجدهم و نوزدهم میلادی از لحاظ اقتصادی و سیاسی به‌شدت تضعیف و به عرصه نفوذ و میدان رقابت دولت‌های استعمارگر تبدیل شدند، با این حال، حاکمیت مستقیم آنها را بر سرزمین‌های خود تجربه نکردند (همان: ۲۶۸).

پیشینه تاریخی

در قرن شانزدهم میلادی که پادشاهان سلسله والوا بر فرانسه حکمرانی می‌کردند، روابطی میان ایران و فرانسه برقرار نشد؛ زیرا این پادشاهان از متحدان حاکمان عثمانی بودند و به دلیل خصومت بین ایران و عثمانی، فرانسه نمی‌توانست روابط دوستانه‌ای با ایرانیان داشته باشد. آغاز روابط ایران و فرانسه را می‌توان در اوایل قرن هفدهم میلادی دانست که کشیشی فرانسوی به نام پرژوست^۱ در ۱۶۱۰م. به حضور شاه عباس رسید و توصیفات در خصوص پادشاهی فرانسه، هانری چهارم به دربار ایران ارائه کرد و در این دیدار، شاه عباس مایل به برقراری ارتباط با فرانسه شد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۹: ۱۲۲). پس از آن، لئوی چهاردهم در دوره حکومت شاه سلطان حسین، سفیر خود، بیلون دوکانسویل را در ۱۷۰۳م. به دربار شاه صفوی فرستاد تا دو طرف، اهداف‌شان را از گشایش بیشتر روابط با یکدیگر بیان کنند. هدف فرانسه، تجارت و مقصود شاه سلطان حسین، تشکیل نیروی دریایی به یاری آن دولت برای رویارویی با یورش اعراب در خلیج فارس بود (کاووسی‌عراقی، ۱۳۸۵: ۱۰۲). در واپسین زمان حکومت صفوی، سال ۱۷۰۷م. فرانسه با فرستادن یکی از سفیران خود به نام ویکتور میشل، قراردادی با ایران منعقد کرد که مطابق آن، به اختلافات میان اتباع ایران و فرانسه بر اساس قوانین اسلام رسیدگی می‌شد و کنسول‌های فرانسه از معافیت گمرکی و مصونیت قضایی برخوردار شدند (همان، ۱۳۷۶: ۱۰۲).

از پایان عصر صفوی تا آغاز سلطنت قاجار، تصویر روشنی از مناسبات خارجی میان ایران و فرانسه وجود ندارد. با کسب قدرت سیاسی توسط آغا محمد خان، دولت جمهوری‌خواه و برآمده از انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹م. دو نفر به نام‌های اولیویه و برونیه را به‌عنوان نماینده‌های دولت فرانسه به‌منظور طرح پیشنهاد روابط دوستانه، پیشبرد آرمان‌ها و معرفی اهداف جهان‌میهنی انقلاب فرانسه به ایران اعزام کرد که پس از مرگ آغا محمد خان و پیش از

^۱. Perejust

جلوس فتحعلی شاه به تهران رسیدند. در خلال این مأموریت، آنان با کنکاش در مورد جامعه ایران، متوجه انفعال و بی‌علاقگی مردم این سرزمین در باره رویدادهای بین‌المللی شدند و در ارائه گزارش به دولت فرانسه عنوان کردند که ایرانیان، اعم از نخبگان سیاسی و توده‌های مردمی از رخدادهای جهانی و اتفاقات خارج از کشورشان بی‌اطلاع هستند و علاقه‌ای هم به آگاه‌شدن از این وقایع ندارند (نظام‌مافی، ۱۳۴۹: ۱۲۶؛ توکلی‌طرقی، ۱۳۶۹: ۴۱۴).

نخستین رابطه جدی ایران و فرانسه در عصر قاجار به دوره شکست ایران از تزار روس برمی‌گردد که فتحعلی شاه ناتوانی خود را در مقابل روسیه احساس کرد. پس از شکست ایران در دوره اول جنگ با روسیه، شاه قاجار ابتدا از انگلستان درخواست کمک نمود؛ اما به‌دلیل روابط حسنه‌ای که این دولت با روسیه داشت، هیچ‌گونه همکاری و حمایتی شکل نگرفت. وی با قطع امید از انگلیسی‌ها و با آگاهی از پیروزی‌های ناپلئون و اختلافات شدید فرانسه با روسیه در صدد برآمد تا از ناپلئون برای جنگ با روسیه کمک بخواهد؛ به‌همین منظور، سال ۱۲۱۹ ق. در نامه‌ای از او خواست که متفقاً به جنگ با دولت روسیه روی آورند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۹۱/۱). ناپلئون نیز به این فکر افتاد که ایران را در نقشه‌هایش برای خارج کردن هندوستان از زیر حاکمیت انگلیس وارد کند؛ بنا بر این، برای جلب دوستی فتحعلی شاه، یکی از منشیان خود به نام ژوبر^۱ را روانه ایران کرد که به‌دلیل مانع‌تراشی‌های دولت عثمانی به ایران نرسید. در اکتبر ۱۸۰۵ م. ناپلئون فرد دیگری به نام رومیو را به تهران فرستاد تا مراسله وی مبنی بر دعوت اتحاد با ایران را به دربار قاجار برساند که البته با مرگ وی، این مأموریت نیمه‌تمام دوباره به ژوبر واگذار شد (پیرنیا و آشتیانی، ۱۳۸۸: ۹۰۹). پس از بازگشت ژوبر به فرانسه تا ورود هیئت فرانسوی به سرپرستی گاردان، روابط ایران و فرانسه قطع نگردید و مقامات فرانسه چهار نماینده دیگر^۲ را به ایران فرستادند. آنها موظف بودند که ضمن جمع‌آوری اطلاعات لازم در باره راه‌های ارتباطی و شیوه برخورد و معاشرت با ایرانیان، اهدافی نظیر توجیه سیاست‌های دولت فرانسه برای دربار، حفظ ارتباط میان دو کشور و آموختن زبان فارسی را دنبال کنند (بن‌تان، ۱۳۵۴: ۷۹).

ناپلئون در ۱۸۰۷ م. در حالی که مشغول نبرد با دولت روسیه بود، گاردان را به دربار تهران فرستاد. سفیر فرانسه وعده کرد که دولت متبوعش همه‌جانبه از ایران حمایت خواهد کرد و در جنگ‌های احتمالی با روسیه به دولت ایران امداد می‌رساند (مارکام، ۱۳۶۷: ۴۳). ناپلئون در مقرر فرماندهی خود در پروس شرقی، سفیر فتحعلی شاه را به حضور پذیرفت.

^۱. Jaubert

^۲. ژوانن، لابانش، بن‌تان و نرسیا.

بدین ترتیب با آماده‌شدن تمهیدات و تشریفات لازم، شاه ایران که در آن زمان با توسعه‌طلبی روس‌ها دست‌به‌گریبان بود، در ۴ مه ۱۸۰۷م. معاهده‌ای با ناپلئون در فین-کنشتاین امضا کرد. مطابق این توافق، صلح و اتحاد دائمی میان دو کشور فرانسه و ایران پیش‌بینی شده بود و فرانسه می‌بایست ضمانتی در جهت حفظ تمامیت ارضی به شاه قاجار می‌داد تا در مقابل روسیه از ایران به‌ویژه در مسئله گرجستان پشتیبانی کند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۹۸/۱-۹۵؛ دوگاردان، ۱۳۶۲: ۴۶-۴۴).

پس از جنگ فرانسه و روسیه و شکست الکساندر تزار روسیه، قراردادی میان دو کشور بسته شد. این عهدنامه که به "تیلست" معروف است، موجب قطع رابطه ایران و فرانسه شد؛ در واقع، پس از انعقاد معاهده تیلست بین ناپلئون و تزار روسیه، سیاست فرانسه در باره ایران تغییر کرد. امپراتور فرانسه، گاردان را مأمور کرد در حد مقدور، اسباب صلح بین ایران و روسیه را آماده و از تجهیز کردن سپاه ایران خودداری نماید (شمیم، ۱۳۸۹: ۶۱). روسیه، میانجیگری فرانسه را رد کرد و ایران نیز از طریق سفیر خود عسکر خان افشار، تعهدات قرارداد فین‌کنشتاین را به ناپلئون یادآوری کرد و پس از شنیدن پاسخ‌های نامربوط فرانسه، نه‌تنها پیشنهاد گاردان را نپذیرفت، بلکه ناگزیر به تجدید ارتباط با انگلیس گردید (پناهی‌سمنای، ۱۳۷۶: ۱۸۰؛ پیرنیا و آشتیانی، ۱۳۸۸: ۹۱۱). با خروج ژنرال گاردان از ایران و اصرار سر هارفورد جونز وزیر خارجه انگلیس، فتحعلی شاه در ۱۸۰۹م. فرمانی صادر کرد که طبق آن، همه فرانسویانی که در ایران بودند، می‌بایست به کشور خود مراجعت کنند. پس از بازگشت گاردان به فرانسه، با وجود دستور ناپلئون مبنی بر مراجعت به ایران و تجدید ارتباط با دربار قاجار، هیچ دستاوردی در این زمینه به‌دست نیامد (تاج‌بخش، ۱۳۶۲: ۲۱۲).

پس از مرگ فتحعلی شاه و واگذاری قدرت به محمد شاه، روابط خارجی ایران و فرانسه مانند سابق دنبال نشد؛ با وجود این، از برخی اقدامات مهم که در این دوره صورت گرفت، می‌توان به دو قضیه تاریخی اشاره کرد. اول، قراردادهای تجاری و مذهبی که میان ایران و فرانسه منعقد شد؛ برای نمونه در ۱۸۴۴م. کنت دوسارتیژ^۱ به حضور محمد شاه رسید و توانست از وی فرمانی مبنی بر آزادی تجارت و رفت‌وآمد اتباع فرانسه در سراسر ایران بگیرد. همچنین طبق فرمان دیگری در ۱۸۴۴م. به کشیش‌های کاتولیک فرانسوی اجازه مراجعت به ایران و آزادی انجام مراسم مذهبی اعطا گردید (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۹: ۲۶۰). دوم، پس از فرصت‌های بازرگانی که فرانسویان در ایران به‌موجب قرارداد یادشده به دست آوردند، در

^۱. Comte de Sartiges

۱۸۴۷م. حاجی میرزا آغاسی از سارتیژ درخواست کرد که به‌عنوان معامله متقابل، به اتباع ایرانی در فرانسه اجازه تجارت داده شود؛ اما وی به‌بهبانه نداشتن اختیار از قبول این تقاضا خودداری کرد. اگر چه بعدها به سارتیژ اختیار داده شد تا قراردادی در این زمینه با دولت ایران امضا کند. حاجی میرزا آغاسی از ترس روس‌ها و انگلیسی‌ها، انعقاد قراردادها را از آنها مخفی نگه می‌داشت. وی مبادله اسناد و مصوبه قرارداد را منوط به این امر دانست که اگر در نتیجه بستن این قراردادها، دولتی ثالث با ایران مقابله نماید، دولت فرانسه باید از ایران پشتیبانی کند؛ اما فرانسویان حاضر به اجرای تعهدی در این مورد نشدند و سفیر ایران هم از مبادله اسناد تجاری موردنظر خودداری کرد (همان: ۲۶۱). پس از مرگ محمد شاه و در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در ۱۸۴۹م. روابط ایران با فرانسه به‌طور کامل قطع شد و تا ۱۸۶۵م. که انگلیس در مسئله هرات به ایران اعلان جنگ داد، فرانسه نقش و اثرگذاری چندانی در تنظیم مسائل مربوط به سیاست خارجی ایران نداشت.

زمینه‌های روابط خارجی

هدف مهم فرانسه از ایجاد رابطه با ایران را می‌توان در قالب دو نکته مطرح کرد: اول، بازکردن راهی به‌سمت منابع ثروت و سرمایه؛ دوم، ایجاد ائتلاف نظامی - سیاسی با پادشاهان قاجار تا بدین وسیله در نبرد با رقبای استراتژیک خود به اهداف راهبردی‌اش دست یابد. به‌عبارتی دیگر، سرزمین ایران برای فرانسه به‌ویژه در عصر ناپلئون، از چند جهت مهم بود که مواردی از آن را می‌توان در نامه ناپلئون به گاردان و دستور او برای گشایش رابطه با ایران مشاهده کرد؛ برای نمونه، وجود دشمن مشترک مانند روسیه و نیز مساعدبودن موقعیت سرزمینی ایران به‌عنوان بهترین گذرگاه برای لشکرکشی به هند که می‌توانست فرانسه را به تحقق مهم‌ترین راهبردش، یعنی انباشت سرمایه نزدیک کند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱۰۴/۱). بدین ترتیب، از دید ناپلئون، ایران از دو جهت برای فرانسه درخور توجه بود: ۱. ایران دشمن روسیه بود؛ ۲. محل مناسبی برای عبور قشون فرانسه به‌سوی هندوستان بود.

بر اساس مطالب مورد اشاره، دو عامل را می‌توان به‌عنوان زمینه‌های شکل‌گیری روابط خارجی ایران و فرانسه ذکر کرد که برای مدتی هر چند کوتاه، موازنه قوا را در سیاست خارجی دربار قاجار تغییر داد. این موارد عبارتند از:

الف. موقعیت جغرافیایی

موقعیت جغرافیایی ایران به گونه‌ای است که قدرت‌های جهانی همواره به نقش این سرزمین در تغییر وزن ژئوپلیتیک خود در سطح جهان آگاه و حساس بوده‌اند؛ زیرا در بسیاری از موارد، منافع ملی آنها در رابطه مستقیم با موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایران و تصمیمات رأس نظام سیاسی ایران بوده است (خوجم‌لی، ۱۳۹۲: ۷۲). ایران به علت موقعیت تعیین‌کننده‌ای که در عرصه جغرافیای سیاسی جهان داشت، ناخواسته با کانون سیاست‌های جهانی پیوند خورده بود. بر همین اساس، مهم‌ترین دلیل از سرگیری روابط دو کشور ایران و فرانسه را می‌توان در پی‌بردن فرانسویان به موقعیت جغرافیایی ایران، به‌منظور دستیابی به راه‌های بازرگانی شرق و هند دانست (قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: ۱۰۵)؛ بنا بر این، فرانسه برای فتح هند و به‌زانو درآوردن انگلیس در آن سرزمین، به کمک شاهان قاجار نیاز فراوانی داشت تا نیروهایش از راه‌های ارتباطی ایران در کرمانشاه، اصفهان و یزد به طرف جنوب بروند و در نهایت، از طریق قندهار به سواحل سند برسند (دوگاردان، ۱۳۶۲: ۶۵-۶۴). سیاست دولت فرانسه در این دوران، جلب نظر ایران از طریق انعقاد پیمان‌نامه‌هایی همچون فین‌کنشتاین بود تا از یک سو، با فرستادن افسرانی برای تعلیم سپاه ایران و تهیه وسایل و مهمات جنگی، دل مشغولی‌های خود و ایرانیان را در مورد انگلیس و روسیه رفع کند و از سوی دیگر، با ارزیابی و اقداماتی مانند نقشه‌برداری از راه‌های ایران، وضعیت مساعدی را برای دسترسی به هند فراهم نماید (آوری، ۱۳۷۳: ۹۳؛ شمیم، ۱۳۸۹: ۵۸).

ب. راهبرد قدرت سوم

یکی از مؤلفه‌ها و متغیرهای مهم در تنظیم روابط خارجی ایران با قدرت‌های مطرح جهان در عصر قاجار، به‌کارگیری «راهبرد قدرت سوم» بود. دولتمردان ایران برای کاهش زیان‌ها و دفع مسائل پیش‌آمده از سوی دو قدرت بیگانه، به‌سوی جلب حمایت نیروی سوم گرایش یافتند. هدف زمامداران عصر قاجار، ضمن حفظ و تحکیم جایگاه خود در سطح داخلی، این بود که در تنظیم روابط خارجی با قدرت‌های مختلفی که بر آنان فشار می‌آوردند، موازنه‌ای به وجود آورند (نظام‌مافی، ۱۳۴۹: ۱۵۸). در زمان فتحعلی شاه قاجار با وجود آنکه دربار از سیاست نزدیکی به انگلستان طرفداری می‌کرد و همچنین تلاش‌های انگلیس و روسیه که از تحقق استراتژی «نفوذ دولت دیگری» در ایران ممانعت به عمل می‌آوردند (انصاف‌پور، ۱۳۶۲: ۶۲)، مؤثرترین عامل برای اتحاد با فرانسه، به‌مثابه قدرت سوم

در برابر روسیه و انگلیس، شخص عباس میرزا بود که فتحعلی شاه تدابیر او را از دیگران برتر می‌دانست (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱۲۲/۱).

با توجه به تصرف گرجستان توسط روسیه، فتحعلی شاه بر آن شد که طرح دوستی با فرانسه را پیگیری کند. اعتمادالسلطنه^۱ در مورد جلب حمایت فرانسه از سوی دربار فتحعلی شاه چنین نوشته است: «ممکن بود که آن صدر دوستی ناپلئون و حمایت دولت فرانسه را از برای زمان‌های آتیه ایران مغتنم بشمارد و طوری جواب بنگارد که از روس برای ایران خطری حاصل نشود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۳۴). فرانسه نیز با مغتنم‌شمردن فرصت برای محقق نمودن استراتژی خود در جهت دسترسی به هند، فرستادگانی نظیر گاردان را به ایران اعزام کرد تا بسترهای لازم را برای برقراری ارتباط با ایران ایجاد کند. چنانکه اشاره شد، قرارداد فین‌کنشتاین میان دو دولت بسته شد که هدف اصلی از امضای آن، دادن ضمانت و اطمینان به ایران به منظور احقاق حق خود در برابر روسیه، با بهره‌جستن از کمک‌های فرانسه بود (آوری، ۱۳۷۳: ۹۴). پس از ورود گاردان به ایران و افزایش اعتبار فرانسویان در میان ایرانیان، علاوه بر روسیه، دولت انگلیس نیز از اتحاد ایران و فرانسه متوحش گردید که مبادا ناپلئون به واسطه دوستی با دربار قاجار، قشون خود را از ایران عبور دهد و به مملکت هندوستان بتازد. برای رفع این مسئله، جان ملکم به ایران اعزام شد؛ اما گاردان در دربار ایران به قدری احترام پیدا کرده بود که فتحعلی شاه او را به حضور نپذیرفت (کلمنت، ۱۳۶۷: ۴۳). جان ملکم که نزدیکی روزافزون و تقویت روابط دوستانه شاهان قاجار را بیش از پیش احساس می‌کرد، با ارسال پیغام به دربار و شاه ایران، به‌صراحت سیاست هشدارآمیز «تشویق و تهدید» را در خصوص پیمان دوستی با فرانسه به آنها خاطر نشان ساخت:

دوستی ملت فرانسه پایه و اساسی ندارد و تعهدهای آنها نادرست و مشحون از بی‌وفایی است. اگر اعلیحضرت امپراتور ایران به ما اجازه ورود به قلمروی خود را بدهد، ما به اعلیحضرت پانصد هزار تومان هدیه می‌دهیم و با دشمنان او می‌جنگیم... همچنین دوستی با فرانسه باعث دشمنی انگلستان خواهد بود و چنانچه از این پیمان دوستی دست کشیده نشود، انگلستان با ایران خواهد جنگید. (روشن‌ضمیر، ۱۳۵۶: ۱۷).

در زمان محمد شاه، سیاست خارجی انگلیس و روسیه به سمت نوعی هم‌گرایی در برابر ایران و علیه فرانسه سوق یافت و از این رو، تمام کوشش‌های آنها بر جلوگیری از نفوذ راهبرد قدرت سوم که در آن زمان فرانسه بود، به مراکز تصمیم‌گیر ایران متمرکز شد. به‌طور کلی در

۱. محمدحسن اعتمادالسلطنه (۱۲۷۵-۱۲۲۲ق). ملقب به صنیع‌الدوله از رجال دوره قاجار بود.

دوره محمد شاه، روابط خارجی ایران و فرانسه هیچ فرازی نداشت و همان وضعیتی که در زمان ناپلئون و فتحعلی شاه به منظور ممانعت از تعمیق روابط ایران و فرانسه روی داد، در این دوره نیز حکمفرما بود (انصاف پور، ۱۳۶۲: ۶۱). بنا بر آنچه آمد، سیاست گرایش به قدرت سوم از محورهای مؤثر در تعیین و تبیین مناسبات خارجی ایران و فرانسه در بخشی از تاریخ حاکمیت قاجار (۱۸۴۸-۱۷۹۸ م.) به شمار می آید که می توان آن را ناشی از رقابت قدرت‌های جهانی در ایران دانست.

ابعاد روابط خارجی

بر اساس مناسبات حاکم بر کشورهای جهان در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، فرانسه همانند سایر قدرت‌های جهانی و با هدف عملیاتی کردن راهبرد خود یعنی دسترسی به ثروت سرشار هندوستان، در صدد برآمد که درون حاکمیت کشورهای نیمه مستقل یا شبه پیرامونی همچون ایران نفوذ داشته باشد تا با جذب آنها، فرایند توسعه نظام جهانی را به سود خود تعقیب نماید؛ بنا بر این، دولت فرانسه به عنوان یکی از بازیگران نظام جهانی می کوشید تا با تنظیم روابط با دربار فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار، سطح مناسبات خارجی خود با ایران را به شکلی فراگیر و همه جانبه دنبال کند.

ناپلئون بناپارت پس از آنکه فرانسه را از خطر تجزیه نجات داد، با فتوحات خود اوضاع سیاسی اروپا را بر هم زد. به طور کلی، لشکرکشی‌های وی دو نتیجه عمده را در بر داشتند: یکی نشر افکار انقلابی در کشورهای اروپای مرکزی که ملل آنها همه زیر سلطه استبداد بودند و دیگری، رشد فرانسه و برهم خوردن موازنه قوا در اروپا (شمیم، ۱۳۸۹: ۵۳). دولت فرانسه در زمان ناپلئون در صدد بود تا ضمن قطع خطوط ارتباطی انگلیس از مستعمراتش، مردم آن سرزمین‌ها به ویژه هند را از شعارهای انقلاب فرانسه، آزادی، برابری و برادری آگاه نماید و از این رهگذر، ساختار نظام جهانی را به نفع خود تغییر دهد، اگر چه سایر قدرت‌ها مانند انگلیس مانع از تحقق این هدف می شدند (نوائی، ۱۳۶۹: ۳۶). همان گونه که اشاره شد، وجود رقابت میان قدرت‌های بزرگ، یکی از ویژگی‌های بنیادین نظام جهانی به شمار می رود و لذا این قدرت‌ها در نحوه ارتباط با حکومت ایران در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، پیوسته در حال رقابت با یکدیگر بودند. این رقابت و منازعه حتی تا سطح ارائه گزارش‌ها و اخبار به دربار قاجار کشیده شد؛ برای نمونه، در خصوص تحولات مربوط به جنگ‌های اروپا، فرانسوی‌ها از موفقیت‌های ناپلئون برای دربار می نوشتند و انگلیسی‌ها هم سعی می کردند که

خبر پیروزی‌هایشان را بفرستند. در این زمان، فرانسه با بستن توافق‌هایی نظامی به‌منظور آموزش فنون جنگی به ایرانیان و همچنین ساختن استحکامات جدید می‌کوشید تا هم ایران، قوی‌تر از گذشته در مقابل انگلیس و روسیه، رقیبان فرانسه ظاهر گردد و هم این حمایت و تقویت نظامی در جهت رسیدن به هند به کار آید. در طرف مقابل، سیاستمداران قاجار که می‌پنداشتند تشدید رقابت میان دولت‌های اروپائی در داخل سرزمین ایران به ضعف و تحلیل کشور منجر می‌شود، ناچار شدند برای حفظ استقلال خود، از سیاست یکی علیه دیگری استفاده کنند و بکوشند که موازنه‌ای در نفوذ خارجیان به وجود آید (نظام‌مافی، ۱۳۴۹: ۱۲۷-۱۲۹؛ دوگاردان، ۱۳۶۲: ۵۲). به‌طور کلی، سرنوشت سیاسی ایران و حکومت‌های قاجار در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی به سیاست دولت‌های بزرگ و روابط آنها با یکدیگر وابسته بود. افزون بر آن، ایرانیان به‌دلیل کم‌اطلاعی از اوضاع اروپا نمی‌توانستند سیاست درستی در برابر کشورهای دیگر اتخاذ نمایند و چون از رابطه میان روس و انگلیس یا دشمنی آنها با فرانسه و رقابت میان دولت‌های یادشده آگاهی دقیقی نداشتند، همواره بازیچه این قدرت‌ها می‌شدند. همچنین، ایران به‌سبب ناتوانی در شکست دشمن نیرومند شمالی، به‌منظور گرفتن کمک مالی و حمایت‌های نظامی به دولت نیرومند دیگری متوسل می‌شد. با این توصیف، به‌علت جهل و بی‌خبری از اوضاع این کشورها همیشه، چه در میدان جنگ و چه در پشت میز مذاکره، دچار درماندگی و مغبونیت می‌گردید و چنانچه در بستن پیمان‌نامه‌ها، موادی از قرارداد تأمین‌کننده منافع ملی ایران بودند، طرف مقابل هر زمان که می‌خواست، از اجرای آنها خودداری می‌کرد (بوشاسب، ۱۳۷۳: ۱۷۲)؛ برای مثال چنانکه پیش‌تر آمد، حکومت قاجار با پذیرش قراردادهایی با فرانسه، نظیر قرارداد فین‌کنشتاین تلاش می‌کرد تا حقوق از دست‌رفته خود را بازستاند؛ با این حال، فرانسویان با بستن توافق تیلسیت به تعهدات خود در قبال ایران وفا نکردند و حاضر نشدند به دولت قاجار در جنگ با دولت روس یاری برسانند. در زمان محمد شاه نیز، نیروهای انگلیس و روس که با بازشدن پای فرانسویان به ایران مخالف بودند، وی را تحت فشار قرار دادند تا موضعی منفی در برابر فرانسه اتخاذ نماید؛ به‌همین سبب، دربار قاجار مجبور شد در ژانویه ۱۸۴۲ م. تعهدات خود در قبال فرانسویان را لغو و دستور اخراج آنها را صادر کند. دولت فرانسه نیز به‌محض اطلاع از این اقدام به کنت دو سرسی و افسران فرانسوی دستور مراجعت داد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۹: ۲۵۶).

در عصر قاجار به علت گسترش روابط بازرگانی با غرب، بر قدرت اجتماعی و اقتصادی طبقه بازرگان افزوده شد (بشیریه، ۱۳۹۱: ۱۵۵). بدین ترتیب، دست‌اندرکاران امور خارجی در دربار، در صدد برمی‌آمدند که همراه با انعقاد قراردادهای نظامی و سیاسی با دولت‌های اروپائی، معاملات و توافق‌هایی را نیز در حوزه اقتصادی- تجاری با این کشورها داشته باشند. با وجود ارتباطات نزدیکی که در زمان حکومت فتحعلی شاه با فرانسه برقرار شد، ایجاد رابطه اقتصادی در عرصه روابط خارجی دو کشور هرگز شکل نگرفت. به‌طور مشخص، روابط اقتصادی میان ایران و فرانسه در زمان محمد شاه آغاز شد، هر چند این رابطه به‌شکل دوجانبه از سر گرفته نمی‌شد؛ برای نمونه، یکی از مسائل مطرح‌شده در خصوص روابط اقتصادی میان دو کشور، مسئله استقراض ایران از کشور فرانسه بود. با درخواست محمدعلی شاه از فرانسه به‌منظور استقراض، مسیو بیزو مستشار مالی ایران، دولت خود را برای پرداخت این قرضه تشویق نمود و وزارت خارجه فرانسه هم از این طرح حمایت کرد که در ادامه با مخالفت نمایندگان مجلس ملی فرانسه و فشار افکار عمومی آن کشور مواجه شد و بدین‌گونه فرایند وام‌دادن به ایران نهایی نشد (علم و امیری، ۱۳۸۶: ۱۰۶). به‌صورت کلی، سطح مناسبات اقتصادی ایران و فرانسه بسیار محدود بود و فرانسه به‌دلیل تمایلات منحصراً سیاسی و نظامی، چندان برای برقراری رابطه با ایران مشتاق نبود تا از این طریق و به‌شکلی دوسویه با ایران رابطه داشته باشد.

در باره ارتباطات و مناسبات فرهنگی بین فرانسه و ایران باید گفت که با وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م. و تعریف رسالت برون‌مرزی آن مبنی تغییر وضعیت موجود در سراسر گیتی، رهروان انقلاب فرانسه خود را موظف می‌دانستند که آموزه‌های جهان‌وطنی خواهانه انقلابشان را به خارج از مرزها بفرستند و مدل نظام حکومتی خود را به گوشه و کنار دنیا صادر کنند (روده، ۱۳۸۰: ۳۸۱). در همین راستا، ناپلئون پس از آنکه امپراتور فرانسه شد، یکی از اهداف مأموریت‌ها و لشکرکشی‌های خود را صدور ایده‌ها و آرمان‌های انقلاب فرانسه به چهار گوشه دنیا عنوان می‌کرد. از طرفی، فضای آرمان‌گرایانه ناشی از انقلاب فرانسه بستری را ایجاد نمود که برای بسیاری از ملت‌های جهان از جمله ایران تأثیرگذار بود و منشأ تحولات تاریخی گردید. به‌طور مشخص، با تلاش‌های انقلابیون فرانسه به‌منظور آشنایی ایرانیان با اهداف انقلاب در دوران فتحعلی شاه و محمد شاه، مفاهیم، ایده‌ها و آرمان‌های انقلاب فرانسه مانند «حقوق ملت» و «مساوات» وارد ادبیات سیاسی ایران شدند (توکلی‌طرقی، ۱۳۶۹: ۴۱۲). میزان نفوذ این مفاهیم و آرمان‌های فراملی

به حدی بود که در دهه‌های بعد با رویداد مشروطه، مجلسی ایجاد شد که در آن به جای تطبیق اموری نظیر اجرای عدالت با شرع می‌کوشیدند حقوق و تعهدات قانونی مسلمانان و غیرمسلمانان را برحسب مفاهیم اروپائی مانند آزادی و مساوات که ریشه در مبانی ایدئولوژیکی انقلاب فرانسه داشتند، انطباق دهند (الگار، ۱۳۶۹: ۳۷۵)؛ در واقع، بر اثر گسترش روابط ایران و فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی، کتاب‌ها و آثار کلاسیک فرانسوی به فارسی ترجمه شدند و اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و فلسفی برگرفته از آنها همچون «قرارداد اجتماعی» روسو توانست افق‌های جدیدی به روی آگاهی ایرانیان بگشاید (زیباکلام، ۱۳۹۲: ۲۹۶).

شالوده روابط فرهنگی ایران و فرانسه در زمان حکومت‌داری فتحعلی شاه قاجار و امپراتوری ناپلئون با ورود هیئت نظامی - سیاسی فرانسه در جهت یاری‌رساندن به ایران به منظور مقابله با قدرت‌های انگلیس و روسیه بنا نهاده شد، به طوری که می‌توان گفت یکی از اهداف این کارگروه، شناخت مسائل بومی و فرهنگی سرزمین ایران بود. بدین ترتیب، در آثار ایران‌شناسی که از سوی هربرت لوت فرانسوی، در این دوره نگاشته شد، اطلاعات وسیع و مطلوبی در باره ایرانیان و فرهنگ آنها برای حاکمیت فرانسه جمع‌آوری شد (آوری، ۱۳۷۳: ۹۵-۹۴). از سویی، ناپلئون با هدف گسترش مقاصد جهان‌طلبانه و خواسته‌های استعماری خود، انستیتوی ملی فرانسه را تأسیس کرد. وی چهار حیطة را برای قرارگرفتن زیر نظر این نهاد آموزشی و فرهنگی تعیین نمود: ۱. بررسی علوم؛ ۲. بررسی مسائل ادبی و زبان‌شناختی؛ ۳. بررسی هنرهای زیبا؛ ۴. بررسی مسائل شرق‌شناسی. دانشمندانی نظیر لوئی لانگلس می‌کوشیدند در خصوص تاریخ شرق پژوهش کنند و در این راستا، مطالعات مربوط به ایران و هندوستان بیشتر مورد توجه این افراد قرار گرفتند (دورانت، ۱۳۸۰: ۲۳۸/۱۱). هیئت گاردان نیز شامل اشخاصی نظیر لاجار^۱، باستان‌شناس معروف و عضو فرهنگستان تاریخ و ادبیات فرانسه می‌شد که به اکتشافات خویش در زمینه باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و بررسی روابط قدیم میان تمدن‌های شرق و یونان زبانزد شده بود (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۰۵/۱)؛ لذا طبیعی بود که انتخاب کارگروه‌های فرهنگی در هیئت‌های نظامی و سیاسی، علاوه بر نقش استطلاعی در زمینه شناسایی فرهنگ ایرانیان، کارویژه‌ای عملی هم پیدا کند؛ برای نمونه، از آنجا که دولت و جامعه ایران، روسیه را دشمن خود می‌دانستند، مطابق وظایف تعیین‌شده از سوی ناپلئون برای اعضای این کارگروه، گاردان می‌بایست از فرصت استفاده کند و با

^۱. Lajard

اطلاعات جمع‌آوری شده در مورد احساسات و هویت ملی ایرانیان، تمام این دشمنی‌ها با روسیه را به یاد آنها بیاورد و به آتش میان آنها دامن بزند (تاج‌بخش، ۱۳۶۲: ۴۳).

بنا بر این، مراودات دربار قاجار و فرانسویان به مسائل نظامی و سیاسی محدود نگردید و در سطح فرهنگی نیز متبلور شد. با وجود این، باید گفت که این ارتباطات نه به صورت متوازن، بلکه اغلب در راستای اهداف مطلوب فرانسه تنظیم و تعریف می‌گردید، ضمن آنکه این تلاش‌های یک‌سویه برای توسعه روابط خارجی با ایران در بسیاری از زمینه‌ها، با توجیه جهان‌میهنی‌بودن اصول نظام جهانی و طرح این ادعا تبیین می‌شد که فرانسویان خواهند توانست ارزش‌های مشترک بشری را به ایرانیان ارائه کنند؛ ارزش‌هایی که البته با نگاهی ابزاری در جهت دستیابی به منابع ثروت هند از طریق ایران ترسیم شده بودند.

نتیجه‌گیری

اواخر قرن هجدهم و به‌ویژه نیمه اول قرن نوزدهم میلادی را می‌توان فصل جدیدی از نظام بین‌الملل دانست؛ زیرا به‌دلیل کنشگری دولت فرانسه و نقش بازیگرانی همچون ناپلئون بناپارت در عرصه سیاست جهانی و نظم بین‌المللی، رقابت‌های ژئوپلیتیک و استراتژیک دولت‌های اروپائی شدت یافت و در نتیجه آن، فرانسه توانست بر ماهیت رقابت و منازعه در نظام بین‌الملل تأثیرات فراوانی بگذارد و به‌عنوان یکی از عناصر اصلی نظام جهانی ظهور کند. در این بازه زمانی، قدرت‌های بزرگ همواره در پی تحمیل سیاست‌های خود بر ایران بودند که اوج نفوذ آنها در عصر قاجار مشاهده می‌شود. در این دوره، سرزمین ایران به جولانگاهی برای دولت‌های روسیه و انگلیس تبدیل شد که البته انگلیسی‌ها غلبه بیشتری بر سیاست خارجی حکومت قاجار داشتند. با وجود این، تقریباً نیمه اول قرن نوزدهم میلادی را می‌توان از یک سو، چرخش سیاست خارجی ایران تلقی نمود که فرانسه را به‌عنوان هم‌پیمانی تازه در برابر دولت‌های انگلیس و روسیه انتخاب کرد و در طرف مقابل، فرانسه هم می‌کوشید تحقق اهداف تجاری و سیاسی‌اش را از طریق ایران دنبال کند و برای مدتی توانست سیاست خارجی دربار قاجار را به‌سود خود تنظیم و تغییر دهد؛ از این‌رو، در بازه زمانی ۱۸۴۸-۱۷۹۸م. به‌دلیل طرح نیازهای مشترک و وجود منافع دوسویه برای دو کشور، سیاست خارجی آنها به نوعی هم‌گرایی سیاسی سوق یافت. ایران به‌دلیل ناتوانی از رویارویی مستقیم با قدرت‌هایی نظیر انگلیس و روسیه و مقابله با اقدامات استثمار و استعماری آنها، ضرورت نیاز به تعمیق رابطه با یکی دیگر از مراکز قدرت نظام جهانی را حس کرد و فرانسه نیز به

سبب موقعیت ژئوپلیتیک ایران و به‌منظور دستیابی به منابع سرمایه‌ای هند، گشایش و توسعه مناسبات با شاهان قاجار را در کانون سیاست خارجی خود قرار داد. اگر چه حوادث و تحولاتی که بعدها در روابط خارجی ایران و فرانسه رخ دادند، همگی نشانگر تأمین منافع فرانسه بود؛ در واقع، آنچه برای این دولت اهمیت فراوانی داشت، نه توجه به خواسته‌های ایران، بلکه تحقق راهبردهای اساسی‌اش در جهت انباشت سرمایه بود؛ لذا با وجود بستن پیمان‌نامه با شاه قاجار و لزوم حمایت عملی از ایران در مقابل روسیه و انگلیس، فرانسه ضمن اتحاد با روسیه با رویکردی کاملاً متفاوت، از خواسته‌ها و درخواست‌های حمایتی ایران غافل گردید و حاضر به سازش و تفاهم با روسیه شد.

بر اساس نظریه نظام جهانی و تطبیق شاخص‌های آن با داده‌های تاریخی به‌دست‌آمده، می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به وضعیت شبه‌پیرامونی یا نیمه‌وابسته ایران در سلسله‌مراتب نظام جهانی و جایگاه آن نسبت به قدرت‌های بزرگ، فرانسه به‌مثابه یکی از قدرت‌های بزرگ و دولت‌های مرکزی در این نظام تعریف می‌شود که راهبرد بنیادین خود را انتقال سرمایه از پیرامون به مرکز می‌دانست و در این راستا، سرزمین هند نیز نقش عنصر پیرامون را در ساختار نظام بین‌الملل ایفا می‌کرد. بدین ترتیب، فرانسه همانند سایر قدرت‌های استعماری بر آن بود تا با بهره‌گیری از موقعیت شبه‌پیرامونی ایران و به‌بهانه صدور ارزش‌های جهان‌شمول انقلاب فرانسه، به مقاصد خود در مناطق پیرامونی دست یابد که البته برای عملی کردن این هدف ناگزیر از رقابت با دیگر مراکز قدرت نظام جهانی؛ روسیه و انگلیس بود. لازم به شرح است که دولت فرانسه به‌منظور تحقق اهداف راهبردی خود از موضوع فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی مربوط به جامعه ایرانی غفلت نکرد و از این‌رو، با تأسیس کارگروه‌های فرهنگی و نیز از طریق تهییج اجتماعی می‌کوشید تا احساسات و تحرکات مردمی را علیه سایر قدرت‌های بزرگ بشوراند. با آنکه به‌کارگیری علوم و دانش نوین توسط فرانسه در جهت اهداف استعماری‌اش بود، بستر مناسبی را برای ایرانیان در خصوص آشنایی با تمدن مغرب‌زمین و علوم جدید هموار نمود. به‌عبارتی دیگر، رقابت فرانسه با قدرت‌های بزرگ و موقعیت ویژه ایران در عرصه درگیری این دولت‌ها، ناخواسته وضعیتی را برای نخبگان ایرانی به‌وجود آورد که دریچه‌های نوینی را به‌سوی علوم و دانش تازه در پیش چشم آنان گشود؛ بنا بر این، با توجه به بررسی‌ها و یافته‌های پژوهش و مفروض‌های رهیافت نظام جهانی، باید گفت هر چند از سرگیری روابط خارجی ایران و فرانسه بر مبنای نگرش‌ها و منافع مشترکی صورت گرفت؛ اما در صحنه عمل، منافع ایران در

چهارچوب نظام جهانی و در تحت نظر یکی دیگر از عناصر مرکزی آن، یعنی فرانسه تعریف می‌شد، به طوری که در چهارچوب روابط خارجی دو کشور، نه تنها خواسته‌های دولتمردان قاجار محقق نشدند، بلکه اساساً ماهیت روابط خارجی فرانسه و ایران در تمام سطوح و ابعاد، مبتنی بر گزاره وابستگی بود. بدین ترتیب، فرانسه نیز همانند سایر بازیگران اصلی نظام جهانی، برقراری رابطه با ایران را بر پایه روابط استثماری و استعماری و نیز با هدف دسترسی به منبع انباشت سرمایه تعقیب می‌کرد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آوری، پیترو، ۱۳۷۳، *تاریخ معاصر ایران؛ از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- اتحادیه، منصوره، [بی‌تا]، *گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران*، تهران: آگاه.
- احمدی، حمید، ۱۳۷۶، "ساختارگرایی در نظریه روابط بین‌الملل"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، س ۱۹، ش ۳۷، صص ۱۴۰-۱۱۱.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، ۱۳۵۷، *صدرالتواریخ یا تاریخ صدور قاجار (شرح حال یازده نفر از صدراعظم‌های پادشاهان قاجار)*، تهران: روزبهان.
- الگار، حامد، ۱۳۶۹، *دین و دولت در ایران؛ نقش علما در عصر قاجار*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- انصاف‌پور، غلامرضا، ۱۳۶۲، *ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه خارجی (مربوط به دوران قاجاریان)*، تهران: زوار.
- بشیریه، حسین، ۱۳۹۱، *جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)*، تهران: نی.
- بن‌تان، آگوست، ۱۳۵۴، *سفرنامه بن‌تان*، ترجمه: منصوره اتحادیه، تهران: سپهر.
- بهنام. جمشید، ۱۳۷۵، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فرزانه روز.
- بوشاسب، فیض‌الله، ۱۳۷۳، "بررسی تاریخ روابط خارجی ایران با غرب در اوایل دوره قاجار"، *فصلنامه مصباح*، س ۳، ش ۱۲، صص ۱۷۵-۱۶۵.
- پناهی‌سمنانی، محمد احمد، ۱۳۷۶، *فتحعلی شاه قاجار (سقوط در کام استعمار)*، تهران: نمونه.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸، *تاریخ کامل ایران*، تهران: بهزاد.
- تاج‌بخش، احمد، ۱۳۶۲، *سیاست‌های استعماری در روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران (اقتباس از اسناد سیاسی وزارت خارجه فرانسه)*، تهران: اقبال.
- توکلی‌طرقی، محمد، ۱۳۶۹، "اثر آگاهی از انقلاب فرانسه در شکل‌گیری انگاره مشروطیت در ایران"، *مجله تحقیقات ایران‌شناسی*، س ۸، ش ۳، صص ۴۳۹-۴۱۱.

روابط خارجی ایران و فرانسه در چهارچوب نظریه نظام جهانی □ ۷۷

- حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۷، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۸۸، *جغرافیای سیاسی ایران*، تهران: سمت.
- خوجم‌الی، عبدالوهاب، ۱۳۹۲، "تبیین موقعیت ژئوپلیتیک ایران"، *فصلنامه مطالعات دفاع مقدس*، س ۱۲، ش ۴۴، صص ۷۱-۸۶.
- دورانت، ویل، ۱۳۸۰، *تاریخ تمدن؛ عصر ناپلئون*، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی و علی اصغر بهرام‌بیگی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دوگاردان، کنت آلفرد، ۱۳۶۲، *مأموریت گاردان در ایران*، ترجمه: عباس اقبال، تهران: نگاه.
- روده، جرج، ۱۳۸۰، *انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای جهانی آن*، ترجمه: مجید امین مؤید، تهران: اشاره.
- روشن‌ضمیر، مونیکا، ۱۳۵۶، "نفوذ سیاسی انگلیس در دربار قاجار و رقابت با سیاست فرانسه در ایران"، *مجله بررسی‌های تاریخی*، س ۱۲، ش ۷، صص ۴۰-۱۳.
- زیباکلام، صادق، ۱۳۸۸، *ما چگونه ما شدیم؟*، تهران: روزنه.
- ، ۱۳۹۲، *سنت و مدرنیته؛ ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار*، تهران: روزنه.
- سازمند، بهاره، ۱۳۹۰، *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران*.
- ساسانی، خان‌ملک، ۱۳۵۴، *سیاست‌گران دوره قاجار*، تهران: بابک.
- ساعی، احمد، ۱۳۸۴، *توسعه در مکاتب متعارض*، تهران: سمت.
- ، ۱۳۸۸، "نقد و ارزیابی نظریه نظام جهانی: موافقان و منتقدان"، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، س ۲، ش ۵، صص ۲۵-۱.
- ، ۱۳۹۰، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، تهران: سمت.
- سلیمی، حسن، ۱۳۷۵، "تأملی در نظریه نظام جهانی"، *فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، س ۱۱، ش ۱۰۸-۱۰۷، صص ۹۹-۸۸.
- شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۸۹، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: بهزاد.
- علم، محمدرضا و محمد امیری، ۱۳۸۶، "بازشناسی روابط خارجی ایران در دوره استبداد صغیر با تکیه بر دیدگاه‌های حیل‌المتین کلکته"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، س ۹، ش ۳۱، صص ۱۱۳-۹۴.
- علمداری، کاظم، ۱۳۷۹، *چرا ایران عقب رفت و غرب پیش رفت؟*، تهران: توسعه.
- قائم‌مقامی، جهانگیر، ۱۳۴۵، "ورقی از تاریخ ارتش ایران: روابط نظامی ایران و فرانسه در دوره صفویه"، *دو ماهنامه بررسی‌های تاریخی*، سال ۱، ش ۲ و ۱، صص ۱۲۴-۱۰۵.
- کاووسی‌عراقی، محمدحسن، ۱۳۷۶، *اسنادی از روابط ایران و فرانسه*، تهران: وزارت امور خارجه.
- ، ۱۳۸۵، "سندی چاپ‌نشده در باره حمایت دولت فرانسه از کاتولیک‌های ایران در عصر ناصری"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، س ۸، ش ۲۷-۲۶، صص ۱۰۲-۱۰۱.
- کجباف، علی‌اکبر و محسن مرسل‌پور، ۱۳۸۶، "بررسی دلایل و عوامل توسعه نیافتن روابط ایران و فرانسه در دوره صفویه"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، س ۹، ش ۳۱، صص ۴۲-۱۵.

گل محمدی، حسن، ۱۳۶۸، *فتحعلی شاه و قضاوت تاریخ*، تهران: نسل دانش.

مارکام، کلمنت، ۱۳۶۷، *تاریخ ایران در دوره قاجار*، ترجمه: میرزا رحیم فرزانه، تهران: فرهنگ ایران.

لنزوسکی، جرج، ۱۳۵۶، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه: اسماعیل راثین، تهران: جاوید.

نظام‌مافی، منصوره، ۱۳۴۹، "عوامل مؤثر در تعیین سیاست خارجی ایران در عهد آقا محمد شاه و فتحعلی شاه قاجار"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، س ۲، ش ۲، صص ۱۵۸-۱۲۵.

نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، ج ۱، تهران: بنیاد.

نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۹۴، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل؛ از پیمان وستفالی تا امروز*، تهران: قومس.

نویبی، عبدالحسین، ۱۳۶۹، *ایران و جهان؛ از قاجاریه تا پایان عهد ناصری*، تهران: هما.

نوذری، حسینعلی، ۱۳۹۲، "والرشتاین و نظریه نظام‌های جهانی"، *روزنامه شرق*، س ۱۱، ش ۱۹۶۶، ص ۷.

هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، ج ۱۳، (دوره ۱۵ جلدی)، به تصحیح: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۹، *تاریخ روابط خارجی ایران؛ از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران: امیرکبیر.

والرشتاین، امانوئل، ۱۳۷۶، "آینده نظام جهانی سرمایه‌داری در دوره پس از جنگ سرد"، ترجمه: حمید احمدی، *فصلنامه راهبرد*، س ۶، ش ۱۳، صص ۸۸-۷۹.

-----، ۱۳۸۸، *مقدمه‌ای بر تحلیل نظام جهانی*، ترجمه: حسین عسگریان، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

لاتین:

Worsley, Peter, 1985, *Modern Sociology: Introductory Readings*, Penguin Book: London.